



«یادمعاد»
اساسنامه قرآنی وصایت

سِرِّ رُزِي كِفْتَار

روز بیست و چهارم: «یادِ معاد»

قال الله الحكيم في كتابه: «يا أيها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول ولا تبطلوا أعمالكم».

حدیث صحیح معتبر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم این است: «الصَّوْمُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ»؛ روزه، سیر آتش است. از طرق اهل سنت هم همین مضمون با الفاظ مختلف نقل شده است؛ از جمله این لفظ: «الصَّيَامُ جَنَّةٌ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا يَقِي أَحَدَكُمْ سِلَاحُهُ فِي الدُّنْيَا»؛ همچنان که شما در دنیا با سلاح و وسیله دفاعی خودتان از خود دفاع می کنید، در آخرت هم به وسیله روزه از خودتان در مقابل تعرض آتش دوزخ دفاع می کنید.

گذر از خواهش ها

خصوصیت روزه چیست که تعبیر «جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ» درباره آن بیان شده است؟ خصوصیت روزه عبارت است از کَفِّ نَفْسٍ. روزه، مظهر کَفِّ نَفْسٍ است؛ «و نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى». مظهر صبر در مقابل گناه و غلبه مشتیهات، روزه است. لذا در روایات، ذیل آیه شریفه «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» صبر را به روزه تعبیر کرده اند. روزه، مظهر گذشت از خواسته ها است. اگرچه زمان روزه محدود است - چند ساعت در روز، آن هم چند روز در سال - لیکن به صورت نمادین، یک حرکت اساسی برای انسان است. چرا؟ چون هواهای نفسانی و هوس ها و مشتیهات و خواسته های نفس، همان مسیری است که انسان را به گناه می رساند. این طور نیست که مشتیهات نفسانی با گناه ملازم و از یکدیگر اجتناب ناپذیر باشند؛ نه، بعضی از مشتیهات نفسانی هم حلال است. اما این که انسان دهنه نفس را بردارد، نفس خود را بیمهار و بیدهنه رها کند و اسیر مشتیهات آن شود، همان چیزی است که امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام در نهج البلاغه فرمودند: «حَمَلٌ عَلَيْهَا أَهْلُهَا»؛ او را روی اسب سرکشی انداخته اند که دهنه آن دست این شخص نیست و اسب سرکش هم او را میبرد به پرتگاه پرتاب میکند. هوای نفسانی انسان را به سمت گناهان میکشد.

گناهان، صورت مُلکی عذاب الهی هستند؛ صورت دنیایی عذاب الهی هم همین گناهانند. این که در آیه شریفه میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا أَمْوَالاً كَلُونَ فِي بَطُونِهِمْ نَارًا» معنایش همین است؛ یعنی شما وقتی کسی را که مال یتیم میخورد، نگاه می کنید، ظاهر قضیه این است که مالی را بلعید و حرامی به کیسه خود زد؛ اما باطن قضیه این است که او دارد در درون خودش آتش تعبیه می کند؛ این همان آتش جهنم است. کسی که لذت حرامی را در این جا آزمایش میکند، این لذت، صورت ظاهر قضیه است؛ باطن قضیه در آن حیات واقعی آشکار میشود؛ آن جایی که پرده های اوهام از جلوی چشم انسان فرو می افتد و حقایق در مقابل او آشکار میشود؛ «هنالك تبلو كل نفس ما أسلفت». آن روز همین لذت این جایی و دنیایی عبارت است از یک عذاب و شکنجه دوزخی. آن روز، روزی است که واقعیات و حقایق، خود را آشکار میکنند و آنچه را که انسان انجام داده است، حقایق و بطون و ملکات آن در آن جا آشکار میشود. روح ما، ملکات ما و حقایق وجودی ما هم در آن جا خودش را نشان میدهد. مولوی میگوید:

ای دریده پوستین یوسفان گِ رگ بر خیزی از این خواب گران
پنجه درنده ای که یوسف ها را در این جامیدرد و انسان های مظلوم را زیر پا
له میکند، باطنش گِ رگ است؛ انسان نیست. این باطن در آن جا خودش را
نشان میدهد و ظاهر میشود.



نشریه فصل ملاقات
رمضان المبارک ۱۴۳۵
شماره ۲۴

روز پاسخ‌گویی

مانباید قیامت را فراموش کنیم؛ قیامت واقعه عظیمی است. ما باید همیشه یاد قیامت را در ذهن خود داشته باشیم و از قیامت بترسیم. آیه ی شریفه درباره ی قیامت میفرماید: «یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها والذین آمنوا مشفقون منها ویعلمون انّها الحق». کفار قریب به پیغمبر میگفتند قیامت و جهنمی که ما را از آن میترسانی، کجاست؟ قرآن میفرماید: «والذین آمنوا مشفقون منها»؛ کسانی که ایمان دارند، از قیامت بیمناکند. قیامت حقیقتاً این‌گونه است. باید از قیامت ترسناک بود، باید قیامت را از یاد نبرد؛ این ضامن حفظ ماست. قیامت، روز عرضه شدن بر خداست؛ «و عرضوا علی ربّک صفّاً». انسان با حقیقت خود، با باطن قلب خود، با ملکات راسخه نفس خود، در مقابل خدای متعال آشکار میشود. این جاهم خدای متعال باطن ما را میبیند، اما آن‌جا دیگر هیچ پرده پوشیای وجود ندارد؛ خود ما هم میفهمیم و میبینیم؛ خود ما هم خود را محکوم میکنیم. روز جزا، روز پاسخ‌گویی است؛ پاسخ‌گویی به معنای واقعی کلمه؛ پاسخ‌گویی بدون امکان رفع و رجوع بیمورد؛ اصلاً نمیشود انسان عذر دروغین و بیخودی بیاورد. انسان در مقابل خدای متعال است؛ او گریبان انسان را میگیرد. قیامت، روز محاسبه بیاغماض است؛ همه ما محاسبه میشویم. قیامت، روز بسته شدن زبان است. زبان بازیهایی که این‌جا میتوان کرد، آن‌جا دیگر نیست؛ «هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذّن لهم فیعتذرون». زبان، بسته میشود؛ آن‌گاه باطن و ملکات و اعضا و جوارح انسان حرف میزنند. اگر در دلمان حقد، حسد، بدبینی، بدخواهی، امراض گوناگون قلبی، کین‌ورزی نسبت به صالحان و شوق و عشق نسبت به گناهان پنهان کرده باشیم، آن‌جا همه آشکار میشود. قیامت، واقعه عجیبی است؛ «الیوم نختم علی أفواهم و تکلمنا یدیههم و تشهد أرجلهم بما کانوا یکسبون».

آیات مربوط به قیامت خیلی تکان‌دهنده است. من پیشنهاد میکنم هر کدام به تنهایی آیات قیامت را مرور کنیم؛ چون به آن احتیاج داریم. این دیگر از چیزهایی نیست که انسان بتواند آن را ثبت کند و آمار بدهد. صدها آیه در قرآن درباره قیامت وجود دارد؛ هم بشارت‌های قیامت هست، هم تهدیدهای آن؛ هر دو تکان‌دهنده است. بشارت‌های قرآن هم تکان‌دهنده و جذاب و شوق‌آفرین است؛ تهدیدهای قرآنی هم تکان‌دهنده است و دل انسان را آب میکند. «بصرونهم یوّد المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببینه و صاحبته و أخیه و فصیلته الّتی تؤویه و من فی الأرض جمیعاً ثمّ ینجیه»؛ مجرم از شدت عذاب الهی آرزو میکند که بتواند فرزند خودش را فدا کند تا نجات پیدا کند؛ عزیزان خودش و همه انسان‌های روی زمین را قربانی کند تا از عذاب نجات پیدا کند اما نمیتواند. عذاب الهی است، شوخی که نیست؛ «کلّا إنّها لظی. نزّاعة للشوی. تدعو من أدبر و تولی. و جمع فاوعی».

صراط

امام سجاد سلام‌الله‌علیه در دعای ابوحمزه - که دعای خیلی با حال و خوبی است - ترس از قیامت را تشریح میکنند: «أبکی لخرجی عن قبری عریاناً ذلیلاً حاملاً ثقلی علی ظهری»؛ امروز میگیریم برای وقتی که عریان و ذلیل و بار سنگین عمل بدوشم از قبر بیرون میآیم. «انظر مرّة عن یمینی و اخری عن شمالی إذ الخلاق فی شأن غیر شأنی لکل امرء منهم یومئذ شأن یغنیه و جوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة»؛ یک عده چهره‌هاشان خندان است و خوشنود و خوشحال و سربلندند. این‌ها چه کسانی هستند؟ کسانی هستند که در دنیا از پل صراطی که حقیقت و باطن‌اش در آن جاست و مثال آن در این جاست، توانسته اند رد شوند. این پل صراط، پل عبودیت، پل تقوا و پل پرهیزگاری است؛ «و أن اعبدونی هذا صراط مستقیم»؛ صراط این دنیا، همان صراط روی جهنم است. «إنّک علی صراط مستقیم»ی که به پیغمبر میفرماید، یا «أن اعبدونی هذا صراط مستقیم»؛ همان صراط روی جهنم است. اگر این‌جا ما توانستیم از این صراط، درست، با دقت و بدون لغزش عبور کنیم، گذر از آن صراط آسان‌ترین کار است؛ مثل مؤمنین که مانند برق عبور میکنند. «إنّ الذین سبقت لهم منّا الحسنی اولئک عنها مبعدون لا یسمعون حسیسه»؛ اصلاً این‌ها همه جهنم را هم نمیشنوند؛ «و هم فی ما اشتتهت أنفسهم خالدون لا یحزنهم الفرع الأكبر». فرع اکبر، یعنی دشوارترین ترسی که ممکن است برای انسان پیش بیاید. مؤمنین با همین ابعاد جسمانی و روحانی و نفسانی، فرع عظیمی که در آن جاست، «لا یحزنهم الفرع الأكبر»؛ این‌ها را محزون و اندوهگین نمیکند؛ این‌ها از این صراط عبور کرده‌اند.

سخنرانی در دیدار مسؤولان نظام؛ ۸۳/۸/۶



نشریه فصل ملاقات
رمضان المبارک ۱۴۳۵
شماره ۲۴

برترین‌شانه

جلسه بیست و چهارم:

اساسنامه قرآنی وصایت

بیانات حجت الاسلام والمسلمین نخاوی

رمضان المبارک ۱۴۳۵

بحث درباره تفاوت آیت انبیاء و کرامت اولیاء بود. گفته شد که اصل در کرامت، کتمان و اختفاء است. در حالی که در معجزات، کرامات و آیات انبیاء اصل بر اعلان و آشکارسازی و در مرئی و مسموع و در عیان دیگران قرار دادن است. این نکته ای بود که گذشت. منتها در علوم رایج اعتقادی، کرامت اوصیای انبیاء؛ یعنی ائمه را هم به کرامت اولیای غیر وصی ملحق کرده اند. مثلاً مرحوم آقای قاضی، مرحوم آقای انصاری، سید بحر العلوم، اینها همه دارای کرامت بودند. به عبارت دیگر هرکسی به مرحله عبور از عالم طبع یا عالم ماده برسد می تواند کراماتی داشته باشد و کراماتی قطعاً پیدا می کند. حداقلش مکاشفات برزخی است. این که می گویند فلان فرد چشم برزخی دارد یعنی همین. چشم برزخی برای کسی حاصل می شود که از کمند عالم ماده عبور کرده باشد. مرتبه خیلی بلندی است؟ نه. اولین خوان و اولین مانع را پشت سر گذاشته است. عبور از عالم ماده یا عالم طبع. پس چشم برزخی بیش از این چیزی نیست. رسیدن به دریافت های برزخی. مثل مرده ها که می میرند و دریافت برزخی پیدا می کنند. اگر کسی در حیاتش مسیر گذر و عبور از عالم ماده را طی کرد، در همین عالم چشم برزخی پیدا می کند. خوب، جانی که به عالم برزخ واصل شد، همان طور که چشم برزخی پیدا می کند، یک سری قدرت های برزخی هم می تواند پیدا کند. به این سطح از مشاهدات و قدرت ها، شیطان هم می تواند برسد و رسیده است. پیروان شیطان هم می توانند برسند. یعنی تجرد برزخی مختص انسان های صالح و سالک نیست. اگر کسی با ریاضاتی، که این ریاضات در بین اهلس مشخص است، استقامت کند، می تواند به قدرت ها و معلوماتی که متعارف نیست دست پیدا کند. از ۳ طریق هم ممکن است حاصل شود: (۱) از طریق سلوک الی الله و تقوی و عبور از خواسته های نفس (۲) از طریق ریاضت های خاصی در علوم غریبه (۳) از طریق ریاضت های خاص شیطانی (سحر)

راه اول: راه سحر

سحر که از اصل حرام است و ساحر مسلمان حکمش اعدام است. حکم اعدام در اسلام خیلی کم است. به تعداد انگشتان یک دست نیست. جدا از این که کسی قتلی انجام بدهد که صاحب دم در قتل عمد می تواند قصاص تقاضا کند یا ببخشد، غیر از این؛ یکی در مورد فحشای محسن و محصنه است، یعنی فساد کسی که همسر دارد، چه زن چه مرد، حکمش اعدام است. یکی هم در مورد همجنس بازی که حکمش اعدام است. یکی در مورد ارتداد است. ارتدادی که تبلیغ کند. یکی در مورد محارب. کسی که با فضای امت اسلام جنگ کند؛ اعلان جنگ علنی. یکی هم در مورد ساحر مسلمان حکم اعدام دارد.

راه دوم: علوم غریبه

دومین راهی که فرد می تواند به قدرت ها و اطلاعات غیر عادی برسد، راه علوم غریبه است. علوم غریبه مسیر خودش را دارد. اذکار و ریاضت هایی دارد. ریاضت های سخت و سنگینی هم دارد. آخرش هم وزر و وبال و گرفتاری و بدبختی است. وزر و وبالی که در نهایت فرد را از دین ساقط می کند. و نوعاً هم در نهایت کسانی که در این فضا حرکت می کنند، گرفتار جنگال شیطان می شوند. ریاضت هایش هم سخت است. مثلاً برخی از امورش یک سری پرهیزهایی دارد که فرد باید به طور کلی از حیوانی صرف نظر کند. گوشت، شیر، عسل، تخم مرغ نباید بخورد. هیچ چیز حیوانی نباید بخورد. چرم نباید بپوشد. کفش چرمی، لباسی که از پشم باشد. نه یک روز، دوروز، یک عمر باید پرهیز کند. حداقل تا وصول و انجام مقصود.

برای چه؟ برای رسیدن به یک سری قدرت ها. در حقیقت مصداق سخن حضرت علی علیه السلام است که ایها التارک الدنیا للدنیا. تارک دنیا است باز هم برای دنیا. از یک خواسته هایی چشم می پوشد تا خواسته های بیشتری را به دست بیاورد. امور مختلفی هم دارد. بعضی هایش هم باز حرام است. مثل تسخیر انسان، جن. به هر صورت لیم دارد. دلیل بر تقوا نیست. اتفاقاً دلیل بر بی تقوایی است. البته بعضی از انسان های صالح از امور غریبه مطلع و برآن مسلط اند. حضرت استاد حسن زاده آملی در امور غریبه استاندند. منتها آدم نباید خودش را با آنها قیاس کند و دنبال بعضی چیزها برود. مرحوم علامه تهرانی فرمودند کسی بود که می خواست علم حروف را به ما یاد بدهد، ما دنبالش نرفتیم. بگذریم. آخرش وزر و وبال است. کسی هم که مثل آقای حسن زاده آگاه است،



نشریه فصل ملاقات
رمضان المبارک ۱۴۳۵
شماره ۲۴

با تکلیفی در این زمینه ها وارد شده است. چون زمانی که سحر شایع شود و کسانی که بتوانند مقابله کنند و خودشان در این راه له نشوند، لازم است یاد بگیرند و مقابله کنند. این دومین راه رسیدن به بعضی قدرت های علمی و عملی.

راه سوم: طهارت نفس

سومین راه، راه تقوا و طهارت نفس است که کسی که از این راه چیزی بهش داده شد، دیگر نه دیگران را گول می زند، نه دیگران را به خودش دعوت می کند، نه آن چه دارد بساط می کند که همه ببینند و بفهمند و دنبالش راه بیافتند. استاد ما به سینه خاک رفتند در حالی که ما هیچ چیز خارق عادت از ایشان ندیدیم. چه داشت؟ خدا می داند، چه داشت. غرض این که در مسیر حرکت الی الله، اگر انسان یک گام کوچک بردارد که این گام برای اهلش کوچک است «صدق و اخلاص و درستی باید و عمر دراز» تا این گام طی شود- اگر کسی این گام را بردارد، نتیجه اش وصول به مرتبه برزخ است و اگر کسی به مرتبه برزخ رسید، مکاشفات و قدرت های برزخی پیدامی کند. آنهایی که اهل خدایند اینها برایشان بی ارزش است. همان چیزی که مرحوم علامه طباطبایی در نمازشان طبق دستور آیه الله قاضی بوده حوریه ای را مشاهده و به آن بی اعتنایی می کند. چون نماز را که برای حوریه نمی خواند. همه این هالذت حقیقی نیست. حورو قصور برای اهل خدامثل علامه طباطبایی بازی است. لذت حقیقی را باید جستجو کرد. در مراتب بالاتر اگر کسی سیر کند، مکاشفات و قدرت های قیامتی پیدامی کند. هر کدام از این مکاشفات برزخی و قیامتی حرف دارد ولی بحث ما در این فضا نیست. از مکاشفات صوری یعنی مکاشفات دارای صورت، دیدنی شنیدنی می گذرد، اصل حقیقت را مشاهده می کند. به چه کیفیت؟ بحث دارد. اینجاها، دریافت های فوق عالم ماده مثل دریافت های عالم ماده نیست دیگر. مثلاً نور سیاه دارد. یعنی چی؟ معنا دارد برای خودش. این در همین مکاشفات برزخی، در اولین درجات مکاشفات برزخی است.

چرا اصل در کرامات برپنهان کردن است؟

بعد از مکاشفات عالم قیامت، که من جمله دیدن ملائک هست، دیدن ملائک خیلی خوب است، یعنی فرد رشد زیادی کرده است، اما هنوز تا کمال خیلی فاصله دارد. به همین خاطر است که تا نفس هست، احتمال سقوط هست، بنابراین مثال های بلغم باعورا و سامری که گفته شد، جریان دارد، هنوز هست. مگر کسی که به طور کل از نفس منقطع شود و به مرتبه فناء برسد. این جا دیگر این فرد امکان برگشت ندارد. از مخلصین (به فتح لام) شده است. مادونش هست. به همین خاطر اصل در مکاشفات و کرامات اولیاء، کتمان است. به همین دلیل که هنوز از نفس نگذشته، احتمال سقوط هست. بعد اگر این کشف و کرامات عرضه شود، مردم به او اعتماد کرده، دنبالش راه می افتند، با سقوطش جمعی ساقط می شوند. ثانیاً خود این ابزار و اظهار کرامات مساوی است با سم قاتل برای خود این فرد. کسی که تا چیزی بهش می رسد ابزار کند، خودش با دست خودش تیشه به ریشه خودش می زند یا می شود مثل حلاج یا بدرت. چون از نفس نگذشته، ابزار و اظهار می کند، مردم او را بزرگ می دانند، در نهایت با آن چیزی که نباید مواجه شود که فرعونیت و عجب و غرور و تکبر است، سربر می آورد. الان که ما خیلی سربرافراشته نیستیم، چون چیزی نداریم. اگر چیزی داشته باشیم از بیرون هم می بگویند به به چقدر بزرگی، چقدر عظمت داری، چقدر عالم و متقی و وارسته ای، کم کم گرفتار نفس می شود. اصلاً بلغم باعورا همین طوری گرفتار شد. بلغم باعورا آدم کمی نبود. شما حساب کنید کی یک نفر مستجاب الدعوه می شود، مریض بیآورند، مریض جواب کرده سرطانی دعا کند، خوب شود. با دو تا نماز و شش ماه عبادت که این طور نمی شود. همه ما اینها را لمس کردیم. بلغم این طوری شد، هی خودش را عرضه کرد، مردم هی بزرگش داشتند، گفتند شما از موسی بالاتری. او را در مقابل موسی قرار دادند. در نهایت زمین خورد. دقت فرمودید؟ این نفس دشمن ضعیفی نیست. یک اعجوبه ای است. قدرت بگیرد در مقابل خدا هم می ایستد. خیلی هم قدرت دارد. آنهایی که فهم دارند، اگر به چیزی برسند، کتمان می کنند. چون با آشکار کردنش خودشان را زمین می زنند. اصل در این امور بر کتمان است. مگر وظیفه داشته باشد. یک ولی ای باشد مثل آقای قاضی به جهتی که خودش می داند و به ما هم ربطی ندارد. چون ما عقلمان به آن جاها نمی رسد، یک چیزهایی را آشکار می کند. در غیر این صورت اصل بر کتمان است. این طور نیست که آدم همین طور چیزهایی را بگوید و حرف بزند و غیب هایی را بیان کند. خیلی به اشارات، یک سری چیزهایی افراد از بزرگان می دیدند. ما ملازم خیلی افراد بودیم، شاید به تعداد انگشتان دست چیزهایی دیدیم. بنا نیست، نیامده اند که خود را بفرهوشند، آمده اند خدا عرضه کنند. هر چه فرد کامل تر، کامین تر، کمون یعنی چه؟ یعنی خفا، خودش را مخفی تر می کند. کسی که ظرفش کوچک است، تا مقداری آب تهش بریزند، اندازه یک انگشتانه صدامی دهد.

خم پرز با ده تهی از صداست چون که تهی شد، ز صدا پر نواست

چرخ بدین گردش دائم خموش چرخه حلاج و هزاران خروست

این چرخه گردون، با این همه چرخش کجا از صدا در می آید. چرخه حلاج، حلاج یعنی پنبه زن، قدیم پنبه را می زدند تا درست شود. چه قدر سرو صدا دارد. هر چه فرد



نشریه فصل ملاقات
رمضان المبارک ۱۴۳۵
شماره ۲۴

کمتر داشته باشد، سروصدایش بیشتر است. در همه علوم همین طور است. خیلی وقت ها آدم می بیند که فردی که دو تا مطلب یاد گرفته اند، چه نقدهایی خطیری به کسانی می کنند که آنها اصلا در یک سطح و استوای دیگری قرار دارند، که اینها اصلا چشم شان را نگاه کردن به آن سطح می زند. چه رسد به در آن سطح قرار داشتن. هر چه کامل تر، مخفی تر.

اصل در آیت وصی رسول آشکار کردن است

اما اصل در وصی رسول خدا در آشکاری است. یعنی هیچ تفاوتی بین معجزه رسول خدا و معجزات اوصیاء رسول خدا نیست. یعنی آنها هم باید مشهور بشوند. امام هم باید خودش را در معرض قرار بدهد و باید اعلان هم بکند. باید اعلان کند. نمی شود بگوید من خیلی متقی باشم و در خفا بمانم. چون منار هدایت اند. منار الهدی و اعلام التقی علم اند. باید به هدایت آنها اقتدا شود. بنابراین اولین وظیفه رسول اکرم، مطرح کردن خودش است که من پیغمبرم. اولین وظیفه وصی رسول هم این است که بگوید من وصی ام. خودش را باید عرضه کند. برای عرضه کردن خودش، چون در جامعه مدعی زیاد است، باید حتماً آیت حقانیت گفتارش را عرضه کند. وگرنه اگر این آیت را عرضه نکند، خود پیغمبر بگوید این وصی من است، افرادی که به دنبال قدرت اند، می گویند چرا این باشد؟ اتفاقاً این ایراد را همه گرفته اند. هم به پیامبر اکرم هم به انبیاء قبلی.

در صحنه حضرت سلیمان و آصف، این ها نکاتی است که باید دقت کرد. در خواندن داستان ها، آدم سفیدی هایش را هم باید بخواند، فقط خط های سیاهش را نباید بخواند. یکی از جریاناتی که باید دقت کرد، این است که حضرت آصف که از در داخل نیامده بود، حضرت سلیمان بگوید چه کسی این تخت را می آورد. این چه کاره حضرت سلیمان بوده است؟ صحنه به صحنه همراه حضرت سلیمان بوده است. آصف که از پشت کوه نیامده بود. چرا با وجود این که صحنه به صحنه همراهش بوده و قاعدتاً نزدیک ترین فرد را معرفی می کند که این وصی من و وزیر من است. اصلاً بحث وزارت مطرح است. «واجعل لی وزیراً من اهلی». پس مطرح شده بود. چه نیازی داشت که بگوید چه کسی تخت را می آورد؟ یعنی با وجود مطرح کردن، افراد ان قلت و اشکال دارند. خب چرا این باشد؟ کس دیگری باشد. باید با این چه کار کند؟ باید همان طور که معجزه اتمام حجت می کرد، معجزه برای وصی هم اتمام حجت باید بکند. در مورد پیامبر هم همین طور بود دیگر، می گفتند بچه ندارد، دامادش را وصی خودش گذاشته است. فردی بخواد اشکال کند، اشکال می آورد دیگر. آدم مریض، شما هر طور بهش حق را عرضه کنید، یک طوری می پیچاند دیگر. در بحث معجزه هم داشتیم. می گفت این هایی که دنبال معجزه اند، معجزه هم بیاوری ایمان نمی آورند. مگر انبیاء قبلی معجزه بیاورند. پس کویمانشان؟ بعد می فرماید که اگر کتاب از آسمان نازل کنیم، کوه را طلا کنیم، هر کاری بکنیم، می گویند عجب ساحری هستی! خیلی ساحر زبردستی هستی! «لقالوا انما سكرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون». همه ما را توانسته سحر کند ما شاء الله. در وصی هم همین طور است. ولی باید اتمام حجت شود دیگر. با حرف رسول اکرم صلی الله علیه و آله اینها از موضع خودشان کوتاه نمی آمدند. بنابراین، وصی باید آیت داشته باشد. اصل در آیت وصی اعلان و اظهارش است.

اساسنامه قرآنی وصایت

در این مسئله یکی از آیات را بخوانیم. یعنی همان طور که سند نبوت باید مطرح شود، سند وصایت هم که اظهار آن لازم است. اصل بر آشکار کردنش است نه کتمانش. در جریان حضرت سموئیل، این را داریم. پس اصلاً سنت الهی بر این قائم شده است که اوصیاء انبیاء، شرط صحت وصایتشان داشتن آیت باشد. در جریان حضرت سموئیل علیه السلام این طوری می فرمایند. خوب دقت کنید. «الم تری الی ملا من بنی اسرائیل من بعد موسی، قومی از بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی، «اذ قالوا لنبی لهم ابعت لنا ملکا نکاتل فی سبیل الله»، آمدند به پیامبرشان که جناب سموئیل علیه السلام باشد گفتند... (جالب است قرآن داستان را ذکر کرده، اسم پیامبرش را نکرده است.) گفتند ملکی، فرمانروایی قرار بده که قتال فی سبیل الله کنیم. بعد حضرت فرمود: «قال هل عصیتم»، این که اسم نیاورده نکته دارد، «ان کتب علیکم القتال ان لا تقاتلوا»، این طوری نیست که اگر حکم قتال بیاید، باز شما جا بزنید؟ بعد آنها گفتند چرا جا بزنیم؟ «قالوا و مالنا ان لا تقاتل فی سبیل الله لقد اخرجنا من ديارنا و ابناءنا» چرا جهاد نکنیم؟ حال که ما وزن و بچه مان آواره ایم. بعد می فرماید «فلما کتب علیهم القتال تولوا الا للیل منهم و الله علیم بالظالمین» بعد پیامبرشان گفت «و قال لهم نبیهم» اسم نمی آورد «ان الله قد بعث لهم طالوت ملکا» یعنی اسم وصی را می آورد. اسم پیغمبر را نمی آورد. خداوند طالوت را به عنوان فرمانروا برای شما انتخاب کرد. تا این حرف گفته شد، اعتراض کردند که چه طور این ملک باشد؟ چرا این؟ در حالی که «و نحن احق بالملک منه» در حالی که ما به فرمانروایی سزاوارتریم. «ولم یؤت سعه من المال» نه آدم متشخصی است. مثلاً فرض کنید چوپان است. نه مالی دارد. بالاخره یک چیزی باید داشته باشد. چرا این؟ حضرت چه فرمود؟ «قال ان الله اصطفی وعلیکم» خداوند او را بر شما برگزید و به او گستردگی در علم و جسم داد. «الله یؤتی الملکه من یشاء و الله



نشریه فصل ملاقات
رمضان المبارک ۱۴۳۵
شماره ۲۴

واسع‌علیم»

آب‌طالوت فرمانده لشکر بود یا وصی؟

در بعضی از تفاسیر گفته‌اند که این فرمانده لشکر است در حالی که این حرف غلط است. گاهی وقت‌ها آدم باید کمی احتیاط کند، یک کم اظهار فروتنی علمی کند، شکسته نفسی کند، اما این جا جای این حرف‌ها نیست. با گفتن این حرف یکی از داستان‌های اساسی که جریان امیرالمومنین علیه السلام را حل و فصل می‌کند، از حیث ارتفاع خارج کردند. چرا این فرمانده لشکر نیست؟ جریان لشکر و جنگ با عماله است. اما قطعاً این فرمانده صرف نیست. چرا؟ چون اصلاً فرمانده جنگی را خدا انتخاب نمی‌کند. هیچ‌جا نداریم که پیامبر، فرمانده جنگی مثلاً عمرو عاص را بگوید خدا انتخاب کرد. این اولاً، ثانیاً روی فرمانده لشکر که به این میزان حساسیت نیست. پیامبر مگر اسامه 19 ساله را فرمانده لشکر انتخاب نکردند؟ هیچ‌کس هم به اسامه اعتراض نکرد. پس حساسیت برانگیز نیست. فرمانده یعنی کسی که جلوتر از همه در معرض تیر است. همه از این مسئولیت فرار می‌کنند. بعد هم مگر ملاک فرمانده شدن پول داشتن است؟ و دلایل دیگر که بحثش طول می‌کشد. چندین دلیل دارد که این فرمانده جنگ نیست. یک دلیل دیگر وقتی که مردم مقاومت می‌کنند می‌گوید این حکم خدایی است، در حالی که هیچ‌جا برای فرماندهان لشکر، جز جایی که مسئله خاصی باشند، نخواهند کسی را تابلو کنند، این مسئله نبود. یک دلیل دیگر هم وقتی مردم می‌گویند چرا این فرمانده باشد؟ حضرت می‌گوید «ان آیه ملکه ان ان یأتیکم التابوت فیه سکینه من ربکم» این است که معجزه می‌آورد. مگر فرمانده لشکر معجزه لازم دارد؟ به هیچ‌عنوان فرمانده لشکر صرف نیست. حساسیت ملاک می‌گویند این نباشد ما باشیم، جریان وصایت و حکومت است. دلایل دیگری هم دارد که شاید در خلال بحث عرض کردم. نبی‌شان گفت نشانه ملک و فرمانروایی ایشان این است که تابوت را می‌آورد. تابوت چیست؟ همان صندوقی که مادر حضرت موسی علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام را در آن گذاشته بود. بعد گرفته شد و در آن تابوت وسایل حضرت و حضرت هارون علیه السلام، بود. «ان یأتیکم التابوت فیه سکینه من ربکم و بقیه مما ترک آل موسی آل هارون» این که در آن چی هست چه اهمیتی دارد که اینجا گفته باز بحث دارد. «تحمله الملائکه» این تابوت را ملائکه حمل می‌کنند. باز این گفتنش نکته دارد. قرآن واوش حساب کتاب دارد. همین طوری کیلویی از کنار قرآن رد می‌شویم، معلوم است چیزی دستمان رانمی‌گیرد. تمام فرمایشات قرآن، در لطائف و ظرائف بیاناتش است. اگر تمام قرآن را با او تسامحی برخورد کردید، می‌شود یک کتاب عادی. خیلی جاهایش عادی می‌شود. کسی پرسیده بود که این قرآن چه دارد؟! مثلاً در آن آمده: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ أَأَنْصَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعَبَبْنَا وَقَصَبًا» این‌ها که معلوم هستند [کیفیت به دست آمدن غذای ما]... معلوم است آب از آسمان می‌آید زمین شکافته می‌شود، دانه رویانده می‌شود و انگور و سبزیجات ایجاد می‌شوند... پس چرا معجزه؟... عظمت این علوم پیش یافتاده کجاست؟

این برخورد تسامحی، بزرگترین جنایت مادر حق قرآن است. چهارده قرن هست که نازل شده و گفته در من تدبر کنید. بله ظرافت این آیات را باید دریافت الماء به جای مطر... شققتانہ فطرنا... لطایف و ظرایف زمانی مشخص خواهد شد که انسان بتواند معانی و مفاهیم را دریافت کند و آلا خیلی از آیات قرآن برایش پیش افتاده بنظر خواهد رسید.

طهارت قلب؛ اصلی‌ترین محور درک قرآن

فهم و درک این ظرایف، اصلش یک قلب طاهر می‌خواهد، قلبی که قفل نداشته باشد. به طوری که قرآن باز کردیم، قرآن با انسان حرف بزند، جانش را تکان دهد فکرش را ارتقا بخشد. اگر این اتفاق نمی‌افتد یعنی قلب قفل است.

«أفلا يتدبرون؟!» جریان اندیشه در قرآن تدبر خوانده می‌شود. تدبر در قرآن، کف ندارد. تمام نمی‌شود. هرچه در یک آیه تدبر کنیم چیزهای جدید پیدا خواهیم کرد. فرمود چرا تدبر نمی‌کنند؟! چون بر قلب هایش قفل است «أفلا يتدبرون القرآن أم علىٰ قلوب أقفالها» برای درک قرآن که نیاز به دانستن، بلاغت و... نیست کما اینکه مثلاً یکی از اساتید بزرگ ادبیات به آیه «وان کلام الیوفینهم ربکم» را زیر سوال برد که من می‌توانم ترکیب بهتری ارائه دهم با ذهن ناقص خودم! بگذریم.

ادامه داستان طالوت

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ

جریان چیست؟ مردم تقاضای یک ملک کردند. کجای قرآن به فرماندهی جنگ لقب ملک می‌دهد؟! تناسبی ندارد. این آیات، آیه‌ای هست که یک صفحه خداوند به تفصیل از یک وصی پیامبر سخن می‌گوید.

قرآن که تورات نیست که کتاب داستان انبیا باشد. اگر قرار بود داستان انبیا باشد خوب، یک میرزا بنویس کفایت می‌کرد! که اگر چنین بود شاید چند ده میلیون جلد کتاب می‌شد. تازه قرآن، فقط داستان انبیا نیست داستان خلقت است از ازل است تا به ابد.



نشریه فصل ملاقات
رمضان المبارک ۱۴۳۵
شماره ۲۴

داستان بهشت و جهنم و ملائک است. ۲۶۸ داستان فقط انتخاب شده است. یعنی برای هدایت شما از این داستان ها مهم تر نبوده است! حالا بپرسیم به چه درد ما می خوردند این داستان ها. با کتاب خدا برخورد کتاب خدائی کنیم متأسفانه!
 مردم گفتند شما انتخاب کن! «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»
 حضرت در جواب فرمودند: خداوند انتخاب می کند. شان من نیست انتخاب نبی. چه برسه به شان مردم ناقص العقل و سقیه و دارای هزار مصیبت. و اینکه «قد بعث» یعنی از قبل انتخاب شده است. مردم قبول نکردند و پرسیدند: «قَالُوا أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْمَلَكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمَلِكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ»
 چرا این حاکم ما نبود؟! ما سزاوارتریم، متشخص تربیم خانواده دار تربیم. چیزی ندارد، مالی ندارد. «قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مِنْ يَسَاءٍ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

حضرت فرمود: خدا او را برگزیده است.

ملک های گزینش وصی

بر طبق این آیات می فهمیم که:

۱. گزینش، خدایی است.
 ۲. «ان الله اصطفاه...» به صفا گزیدن، به خلوص برگزیدن، یعنی برترین فرد اجتماع از نظر خلوص و پاکی و طهارت باید باشد.
 ۳. «... اصطفاه عَلَيْكُمْ» بر همه شما برتری دارد.
 ۴. «زَادَهُ بَسْطَةً» گسترش دارد در چه چیزی؟ «فِي الْعِلْمِ»
 ۵. «بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» برتری جسمانی.
- به عنوان وصی قدرت جسمانی دارد! هیکل اسد الاهی دارد. این را برای ما گفته قرآن. در اولین سوره مدنی. چون از اینجا جنگ ها شروع می شود، ده سال قبل از سقیفه. چرا مهم است؟ چون وقتی همه فرار می کنند چه کسی می ماند؟! در جنگ بدر ۷۰ نفر کشته از مشرکین داریم که ۴۲ نفر از آن ها را یک نفر و مابقی را ۳۱۲ نفر کشتند. از اینجا جنگ های اسلام می خواهد شروع شود [هشتاد جنگ اسلام]. در به تخته که نخورده است که زورش زیاد شود! از نیروی قوی نفسانی سرچشمه می گیرد. خود حضرت علی علیه السلام می فرمایند: من صبح یک کفه دست نان جو می خورم یک کفه دست، شب.
- عده ای میگویند اگر غذایش همین است که حتی نمی تواند که نفس بکشد. حضرت جواب می دهند: قوت به پر خوری نیست به خوب خوری هست! بعد مثال می آورند درخت کوهی چوبش محکم تر است و آتشش پایدارتر! و الا درخت باغ که هر روز آب می دهند با اولین باد می شکند و با اولین آفت از بین می رود.
۶. وصی چه کسی است؟ «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ فِيهِ سَكِينَةٌ» «ان لملكه آيه»: علامت حقانیتش معجزه دارد!
- همه می دانند وصی دارد اما گفته شد آیت این فرد، این ست. یعنی این امری سابقه نیست که وصی باید معجزه داشته باشد! در واقع وصی باید آیت داشته باشد کلی ست!
- حالا نوع آیت مورد سوال است که جواب داده می شود: «مَلِكِهِ أَوْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ»! تابوت گم شده بود... تابوت را می آورد در حالیکه حامل تابوت انسان نیست و ملائکه ست. و در آن بقایای انبیاست. [بقایای انبیا به دست انبیاست]
۷. با ملائک در ارتباط است.
۸. بقایای ماترک انبیا را دارد.

عمرو ابن عبدود از خندقی عظیم با عرض 10 متر که با آب پر شده بود رد شد. اسب عظیمی هم داشت. آمده بود. می گفت هر کس می خواهد برود بهشت بیاید که او را به بهشت بفرستم! همه ترسیدند، کسانی که با غسل شهادت آمده بودند، کسانی که داوطلب جنگ بودند، هیبت این فرد همه را ترسانده بود. همین فرد را حضرت علی علیه السلام چنان سریع پایش را قطع کرد که عبدود در لحظات نخستین اصلا نفهمید! یکی از اهل تسنن چنین گفته: ای کننده ی دری که از تکان دادنش 44 تادم به زحمت می افتادند. حضرت هم فرمودند در راه قدرت جسمانی از جا نکنم!

می گویند در لحظات اول که حضرت علی علیه السلام خود را معرفی فرمودند عمرو بن عبدود گفت: برو! من به سبب آشنایی با پدربا تو نمی جنگم. البته این ظاهر قضیه ست عمرو، اسم و رسم و قدرت علی علیه السلام را دیده و شنیده بود. آنقدر حضرت علی علیه السلام قوی و متین بود که اسلام با حضرت علی علیه السلام رشد کرد. بدرو احد شاهد عینی این مسئله هستند!

کسی که افراد را در جنگ ها به درک می فرستاد حضرت علی علیه السلام بود، بخاطر همین بود که بغض ها و کینه ها شکل گرفت. «فَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَادًا بَدْرِيَّةً وَ حَبِيرِيَّةً وَ حَنْبِيَّةً وَ غَيْرَهُنَّ»
 پس این که می گویند کرامت ائمه غیر از انبیا هست قابل قبول نیست.



نشریه فصل ملاقات
 رمضان المبارک ۱۴۳۵
 شماره ۲۴